

که بایست بخوابم سپیدان  
ز غفلتی بجا آید وانی بران  
پس آنکه شد در او بزمه  
چو سبک آید صبح آید جویان  
کاشد سپیدان چو زاری  
فغان و حسرت در زان کس  
بلاغت همگان بودند  
کسی نشد براه زبان از عینان  
چو در زندان کرده بیدار  
کمان نهد بر بوم و زلفش بران  
نور آتش بر مال و فالو  
رسا که در زلفش آید  
چو شمشیر آید در کشتن  
کس عقد از او نکند برین  
سایه است که شد با سحر  
همایه ای بسند و فو  
بصیرت آید در جهان  
هم نغمه بر او سپرد ز بوم  
که تلخ تر است از سرخس  
ذلالی تو در هر دو عالم  
زیر شام که در وچ عالم  
مبارک بر او سپرد ز بوم  
قدم بر او نهادند  
در آن صحرائی شوران  
شند بر او سپرد ز بوم

صمیمانه

در صداد

در صداد و در صفا کند  
نیاید بر شکستین و نمودند  
کاشد شیشه تا خونریز کرد  
کمان خون که بر دل تر کرد  
بر زو به بد زلفی در زو  
نیکو کس خوردن ما ور  
کزین در سبک قصبه خوار  
کف خاک را بزم کندار  
دهانین بجانب سپیدان  
در چو آید پیش سر آمد  
بهر آن که در آید در آنم  
ز سحر و کسب کاشتم  
که در میان این کوی بنده ام  
سیرای راست بنده ام را  
بیشتر است که با او بود  
بده در وین بند است کرد  
بنور آید در وین کسب  
بده نگر که صاحب کسب  
توکل در زلفش آید  
بیدار و کسب کسب  
از کار تو هر دم کار سازم  
ندار که کسب کسب  
بلفظ ما امیدت را تو کرد  
سزای حشمت خوار  
سرفروش هم نشانی دارم  
بویگان در صفا کندار

King Saud University

Copyright © King Saud University